

محدود کردن قلمرو بهره برداری از طیف کاملی از تسلیحات و تقویت فرصت‌ها در منطقه می شود.

نتیجه گیری

خاورمیانه با چالش‌های مهم در حال رشد مواجه است. بنابراین برای مواجهه با این چالش‌ها، نیاز به افزایش سرمایه گذاری و بهبود کارایی آن دارد؟ موانع زیاد و نتایج حاصل از اصلاحات قابل توجه است. سیاست گذاران، مسایل و فرصت‌های کشورشان را مورد شناسایی قرار می دهند و تأکید دارند که در کشور آنها هم اکنون در به روی تجارت باز است. سرمایه گذاران داخلی و خارجی در پاسخ به حالت‌های شدید و مداوم و بهبود موازنه های مالی کشورشان به همراهی، پیشرفت مداوم در اصلاحات ساختاری و تقویت نهادها و مکانیسم‌های اطلاعاتی نیاز دارند. ولی می توان افزود این امر منجر به تقویت اساسی رشد بالای اقتصادی و ایجاد اشتغال خواهد شد.

مقاومت و تروریسم در چارچوب بین المللی حق تعیین سر نوشت

عبدالغنی عماد

ترجمه: ماجد نجار

نبرد را می توان چنین تعریف کرد که یک درگیری و اختلافی است میان دو طرف و یا بیشتر که اختلاف‌های ارزشی و منفعتی میان آنان وجود دارد و برای زیان رساندن به یکدیگر دست به اقداماتی می زنند و در عین حال هریک سعی می کند دستاوردهای خود را بزرگتر جلوه دهند. اما خشونت خود یکی از ابزارهای درگیری است و تروریسم خود یکی از نمادهای درگیری و خشونت به شمار می آید.

در عین حال تاکنون نزدیک به ۱۰۸ گونه تعریف برای خشونت ارایه شده است که بیشتر دارای جنبه های ایدئولوژیکی و سیاسی است و به صورت اهرمی در تبلیغات درآمده است که هدف آن بدنام کردن رقیب و موجه جلوه دادن اقدامهای انتقام جویانه علیه اوست. این کار در تبلیغات رسانه های آمریکایی و اسرائیلی مشخص است.

حق تعیین سرنوشت و پایه‌های سیاسی و حقوقی آن:

انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم برای نخستین بار پشتیبانی خود را از تمامی ملت‌های آزادی‌خواه برای تعیین حق سرنوشت خود اعلام کرد اما در پایان جنگ جهانی اول، فرانسه با پشتیبانی «مجمع ملل متحد» حق قیومیت بر سرزمین‌هایی را در آسیا و آفریقا به دست آورد. اصطلاح قیومیت نوعی فریب بود و دست کمی از استعمار نداشت. آمریکا نیز در پایان جنگ جهانی دوم با پشتیبانی از اسکان یهودیان در سرزمین فلسطین و همچنین تأیید بیانیه «بالفور» در مورد تشکیل موجودیت یهودی در سرزمین فلسطین، حق تعیین سرنوشت ملل و همچنین عهدنامه «مجمع ملل متحد» و اصل قیومیت انگلیس بر فلسطین را نادیده گرفت.

انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ در روسیه با صدور «بیانیه صلح»، حق تعیین سرنوشت برای ملل امپراتوری روسیه را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۲۰ لندن این حق را برای جنبش‌های آزادی‌خواه در مستعمره‌ها روا دانست تا از این طریق

پشتیبانی جهانی از سیاست‌های جدید شوروی را به دست آورد و در عین حال کشورهای استعمارگر را تضعیف کند.

قرن نوزدهم دوران سلطه‌گری استعمار بود اما قرن بیستم شاهد پیدایش جنبش‌های مقاومت و آزادی‌خواه علیه استعمارگران در جهان سوم بود و در عین حال سازمان‌های بین‌المللی بسیاری از جمله جنبش عدم تعهد، سازمان وحدت آفریقا و سازمان کنفرانس اسلامی تأسیس یافتند که همگی تمامی اشکال استعمار نوین را رد می‌کردند. با این همه دخالت‌های استعمارگران در مسایل کشورهای کوچک همچنان ادامه دارد و در نتیجه اصل حق تعیین سرنوشت به صورت یک شعار در دست کشورهای بزرگ درآمده است که هرگاه بخواهند از آن با کلمات و واژه‌های پر آب و تاب سخن می‌گویند و این خود نشانه عدم عدالت بین‌المللی و دوگانگی در ارزیابی است.

با وجود آنکه حق تعیین سرنوشت در منشور سازمان ملل متحد و قطعنامه‌های مجمع عمومی به صورت حق قانونی بین‌المللی شناخته شده، هنوز اختلاف

درباره اینکه این حق یک اصل است و یا حق قانونی اختلاف نظر وجود دارد.

مقاومت در برابر اشغالگر حق است یا وظیفه:

صدور قطعنامه تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۷ از سوی سازمان ملل و سپس پذیرش اسراییل به عنوان عضو سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸، تضادی بود که مشکلات بسیاری را به وجود آورد که همچنان تا به امروز ادامه دارد، تصمیمهای اعلام شده سازمان ملل با اقدامات به عمل آمده کاملاً در

در سال ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد تجاوز را اینچنین تعریف کرد: به کارگیری نیروی نظامی از سوی یک کشور علیه تمامیت ارضی و وحدت خاک و یا استقلال یک کشور دیگر و یا به هر گونه ای که با منشور سازمان ملل متحد هم سویی نداشته باشد.

تضاد است. در حالی که حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین نادیده گرفته شده است، از واکنش در مقابل اقدامات به عمل آمده برای اسکان یهودیان و بیرون راندن فلسطینی ها و تبعیض نژادی چشم پوشی می شود، همچنین نادیده گرفتن قطعنامه شورای امنیت (۲۴۲-۳۳۸-۴۲۵) درباره عقب نشینی از

در سال ۱۹۷۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۳۰۳۴ بر مشروعیت مبارزه تمامی مللی که تحت سلطه استعمار و اشغالگری خارجی قرار دارند تأکید کرد و نادیده گرفتن حق مشروع ملتها در تعیین سرنوشت را یک اقدام تروریستی دانست.

سرزمینهای اشغالی فلسطین به وسیله اسراییل، نقش این سازمان بین المللی را تضعیف کرده و ناتوانی آن را در اجرای منشورش به اثبات می رساند. موارد موضع گیری و ارزیابیهای دوگانه ثابت می کند که این سازمان در خدمت نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا درآمده است.

بر اساس قطعنامه های سازمان ملل متحد می توان گفت که تفاوت میان مقاومت و تروریسم آن است که مقاومت یا نبرد مسلحانه، به کارگیری مشروع نیروی نظامی و زور برای بیرون راندن استعمار بیگانه و دستیابی به آزادی، حاکمیت و استقلال است، در حالی که تروریسم به کارگیری خشونت بدون داشتن مشروعیت

بین المللی و یا رعایت حقوق بشر است. ولی به دنبال رویدادهای یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه شماره ۱۳۷۳ تهیه شده توسط آمریکا بدون هیچ گونه اصلاح و یا تغییری بعضی مواد این قطعنامه تمامی منشور سازمان ملل و قرار دادهای بین المللی و قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل متحد و قانون بین المللی را زیر پا گذارد. از جمله آنکه این قطعنامه انگیزه افزایش اقدامات تروریستی را افراط گرایی نامیده و علل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن تعصب و افراط گرایی را نادیده گرفته است، و این امر با متن قطعنامه ۶۱/۴۰ مجمع عمومی سازمان ملل که در سال ۱۹۸۵ به تصویب رسید در تضاد است. قطعنامه مجمع عمومی می گوید: «تمامی کشورها به طور جداگانه و یا با همکاری با یکدیگر و همچنین سازمان ملل متحد باید برای از میان برداشتن علل و انگیزه های تروریسم بین المللی اقدام کنند و توجه خود را به تمامی گونه های استعمار و تبعیض نژادی و موارد نقض حقوق بشر و آزادیها و مواردی معطوف سازد که بر

اثر اشغالگری بیگانه ممکن است تروریسم بین المللی را به وجود آورد.»

قطعنامه ۱۳۷۳ با نداشتن تعریف قابل توافقی از تروریسم، مشکلات بسیاری را به هنگام اجرا به وجود خواهد آورد به ویژه که صهیونیست ها همچنان به هدایت رفتار و سیاستهای آمریکا ادامه می دهند و هر روز لیست جدیدی از سازمانهای متهم به همکاری با گروه القاعده را منتشر می کنند که در حقیقت همکاری هیچیک از آنها با القاعده به اثبات نرسیده است.

خشونت اسراییل و به هراس افکندن غیر نظامیان برای پذیرش اشغالگری آن، به خودی خود تروریسم است.